

در بابِ مشاهده و ادراک

آلن دوباتن

برگردانِ امیر امجد



انتشارات نونا

۷	در بابِ لَذَّتِ اِنْدَوَه
۲۳	در بابِ رِفْتَنِ نَه فِرودگَاه
۳۳	در بابِ اِعتِبار
۵۵	در بابِ کَار و حِشودِی
۶۷	در بابِ رِفْتَنِ نَه ناعِ و حِش
۷۳	در بابِ مِرَدانِ مَحَرَد
۷۷	در بابِ اِفْسویِ اِماکِی پُر مِلال
۹۱	در بابِ نِوِشتَنِ (و ماهايانِ قِرلِ آلا)
۹۷	در بابِ کِمْدِی

در بابِ لذتِ اندوه

ادوارد هاپر^۱ از آن دسته همرمدانی‌ست که آثاری اندوهناک دارند ولی ما را اندوهگین نمی‌سازد — همانندِ باخ^۲ یا لئووارد کوهر^۳ در عالمِ نقاشی تنهاییِ درویمایه‌ی مسلط بر هر اوست طاهرِ شخصیت‌های نقاشی‌اش چنان است که گویی از حانه دور افتاده‌اند، در حالِ خواندنِ روزنامه بر لسه‌ی تختی در یک هتل کِر کرده‌اند یا در می‌کده‌ای نشسته‌اند نه نوشیدن، از پِحره‌ی قطاری در حرکت حیره بیرون را می‌نگرند یا در سرسرای هتلی سر میانِ کتابی فرو برده‌اند در چهره‌هاشان آسیب‌پذیری و درون‌گرایی موج می‌زند شاید همین تارگیِ عریری را ترک کرده‌اند یا کسی ترک‌شان کرده، در حسست و جوی کار یا هم‌آعوشی‌اند یا پی یک همدل، یا سرگردان در حایی موقت و ناپایدار اعلب شب است و آن سوی پِحره تاریکی و تهدید فصای بی‌سِرپناه بیرون شهر

1- Edward Hopper

2- Bach

3- Leonard Cohen

ساعت یارده شسی در ماو فوریه در یکی از شهرهای بزرگ امریکای شمالی باشد

«اتومات» تصویرِ اندوه است — و ناپس حال خودِ نقاشیِ اسدوهباکی نیست از طرفیتِ سوداردگیِ سیرومدِ قطعه‌ای موسیقایی سرحوردار است سرحلافِ حشوبتِ تربیات، خودِ محل چندان پست و محقر به نظر نمی‌رسد دیگرانی که آن‌ها حضور دارند هر یک شاید سرگرم کارِ حویش است، مردان و ربانی که در حلوتِ خود قهوه را مرمره می‌کند بیر همین اندازه عرقِ فکرند، همین اندازه دورافتاده از اجتماعِ تنهاییِ عمومی نا تأثیرِ کارسارِ کاستن از عمی در درونِ هرکس که در حلوتِ خود تنهاست هاپر از ما دعوت می‌کند تا رن در تنهایی‌اش همدل شویم طاهرِ رن از وقار و سحاوتش حکایت می‌کند، شاید فقط کمی ریاده حوش‌ناور است و اندککی ساده‌دل — گویی در کُنجِ دلزده‌ی دنیا فرو افتاده هاپر ما را طرفِ رن قرار می‌دهد، طرف بیگانه‌ای در مقابل خودی‌ها

در رستوران‌های کنار حاده‌ای و قهوه‌خانه‌های تا نیمه‌شب ناز، سرسرای هتل‌ها و کافه‌های ایستگاه‌ها از علطتِ احساسِ تنهایی در مکانِ عمومیِ عربی می‌کاهیم و برای همین حسِ متمایز در جمع بودن را نازکشف می‌کیم عیابِ رنگی حانوادگی، سورهای درحشان و لوازمِ سامشحص و سی‌هویت می‌تواند استعاره‌ای باشد از آسایشِ کادبِ حانه این‌جا راه نازکردن برای

یا حیابانی عربی دامن گسترده ناپس همه اما نه رعمِ فصای تلحی که نقاشیِ هاپر به تصویر می‌کشد، وقتی نه تماشا می‌نیشی، خود این آثار تلح بیستند — شاید نه تماشاگران احاره می‌دهند شاهدِ بازتابی از عم‌ها و بومیدی‌های حویش باشد، و از این رو شحصاً از دیدن‌شان کم‌تر آزار می‌بسد یا مصطرب می‌شوند وقتی عم در دل‌مان سسگی می‌کند احتمالاً بهترین دلداری‌مان حواسبِ کتابی ست تلح و عم‌ناز، وقتی کسی را نداریم که تکیه‌گاه‌مان باشد تا نه او عشق بوزریم، آویحتی تصاویرِ پمپ‌سرب‌های متروک نه دیوارِ حانه تسلی‌بخش حواهد بود

در نقاشیِ اتومات^۴ (۱۹۲۷) رسی تنها نه نوشیدنیِ فسحایی قهوه نشسته دیروقت است و از کلاه و کُتش پیدا است آن بیرون سرما بیداد می‌کند اتاق بزرگ، پُرنور و حالی ست و چیدمانی کاربردی دارد میری نا رویه‌ی سسگی، صلدلی‌های چوبیِ مشکی سفت وسحت و دیوارهای سراپا سفید رن نا طاهرِ شرمگین و کمی هراسانش چندان عادت ندارد تنها در مکانی عمومی سشید طاهرراً اشتاهی رح داده، یک حای کار می‌لگد رن ناحواسته تماشاگر را فرامی‌حواند تا در ناره‌اش نه قصه‌پردازی سشید، قصه‌هایی از حیانت یا شکست وقتی فسحانِ قهوه را نه سمبِ لش می‌برد، مراقب است دستش نلررد ممکن است